

واکاوی مفهوم و ویژگی‌های قدرت

مرتضی مداحی*

چکیده

برخی معتقدند «قدرت» هدف نیست، بلکه ابزاری است برای رسیدن به اقتصاد. برخی دیگر قائل‌اند «قدرت» خود جایگاه دلنشین و هدفی است که جاه‌طلبی انسان او را به رسیدن به آن سوق می‌دهد و چه بسا اقتصاد و مانند آن برای دست‌یابی به آن سیطره هزینه شوند. از دیدگاه قرآن کریم منشأ «قدرت» خدای متعال است و ابزاری بیش نیست که طبق جهان‌بینی فرد، ممکن است در جهت الهی و یا مادی به کار گرفته شود. مرعوب شدن و بالتبع پیوستن به قدرت باطل با عذر خوف از آن به هیچ وجه مقبول نیست.

این مقاله به روش تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای به واکاوی مفهوم و ویژگی‌های قدرت می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: قدرت، هژمونی، نفوذ، اقتدار، منابع قدرت، ویژگی‌های قدرت، تصویرسازی از قدرت.

مقدمه

سیاست پرداخت. دیدگاه‌های نادرست در باب قدرت به دیدگاه‌های ناقص درباره سیاست و جامعه منجر می‌شود.^(۲) خلاصه اینکه قدرت ماشینی است که عمدتاً با قطعات اجتماعی مونتاژ می‌شود و برای مقاصد سیاسی رانده می‌شود. اما تعریف قدرت چیست؟ آیا انسان به قدرت دست می‌یازد که به هدفی سرنشین‌تر برسد یا قدرت خود جایگاه دلنشینی است که فی‌نفسه همه را دلباخته خود می‌کند. قدرت هدف است یا وسیله؟ چرا قدرت در مراتب مختلف خود خواهان دارد؟ نقش افراد در شکل‌گیری قدرت چیست؟ و چرا قدرتمندان تهدید به استفاده از آن می‌کنند پاسخ به این سؤال‌ها با توجه به ویژگی‌های قدرت محور اصلی این نوشتار است.

قدرت در بحث‌های سیاسی

قدرت به لحاظ لغوی به معنای توانایی داشتن و توانستن است.^(۳) اگر تأثیر مبدأ قدرت بر غیر بیشتر باشد عمومیت و شمول بیشتری خواهد داشت و در صورت شمول قدرت نسبت به تمامی افراد و اشیا، قدرت همه‌جانبه پدید خواهد آمد و هرگاه قدرت همه‌جانبه نسبت به تمامی افراد و اشیا موجود در هستی تأثیری همه‌جانبه داشته باشد در آن صورت، قدرت مطلق خواهد شد. گالبرث می‌گوید: قدرت در بالاترین شکل آن عبارت است از بیشترین اطاعت و کمترین هزینه.^(۴)

مطمئناً صرف داشتن قدرت به هر اندازه‌ای مدنظر کسانی که از آن سخن می‌گویند نیست. قدرت به این معنا مصادیق فراوانی دارد که از حیطه بحث سیاسی خارج است. قدرت زمانی معنای سیاسی پیدا می‌کند که نوعی تأثیر از قبیل تأثیر خواست و اراده در میان باشد، وگرنه به گفته تافلر، حتی زندانیان نیز به هیچ وجه فاقد قدرت

قدرت یکی از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی سیاسی است، و بحث از قدرت می‌تواند مناسب‌ترین موضوعی باشد که وجود حوزه‌ای به نام «جامعه‌شناسی سیاسی» را توجیه می‌کند؛ چراکه موضوعات این حوزه مباحثی است که به عنوان پل ارتباطی بین جامعه‌شناسی و علم سیاست عمل می‌کنند و بحث از قدرت سرآمد همه آنان است؛ زیرا از سویی نیروی انسانی به عنوان یکی از منابع مهم قدرت مطرح است که بحث‌های جامعه‌شناسی عهده‌دار تبیین و توضیح روابط بین گروه‌های اجتماعی است و همچنین چنان‌که در تحلیل مفهوم خواهد آمد قدرت مفهومی است نزدیک به مفاهیم اضافی که نیازمند طرف، یعنی فرد یا اجتماعی است که پذیرای آن باشد، از این رو، با اجتماع و نهادهای اجتماعی سروکار دارد که باز موضوع اصلی جامعه‌شناسی است.

قرآن کریم منشأ هر قدرتی در جهان را خداوند می‌داند و اذن تکوینی خداوند برای هر نوع استفاده از قدرت لازم است. هر جا که استفاده از قدرت مشروع و در طریق فرامین الهی باشد اذن تشریحی و مشیت خداوند را نیز به همراه دارد، اما در جایی که در جهت نامشروع از آن استفاده می‌شود رضایت تشریحی خداوند را به همراه نداشته و در جهت باطل استفاده شده است. قدرت جمعی از دیدگاه قرآن کریم چیزی نیست، مگر در کنار هم قرارگرفتن قدرت‌های جزئی افراد. بنابراین پیوستن به قدرت باطل از روی واهمه در برابر آن عذری مقبول نیست. از سوی دیگر، سخن راندن از سیاست بدون توجه به قدرت بی‌معناست. رابطه بین قدرت و سیاست آن قدر تنگاتنگ است که برخی سیاست را به «اعمال نفوذ و قدرت در جامعه»^(۱) تعریف کرده‌اند. کیت دودینگ نیز می‌گوید: «بدون فهم ماهیت قدرت نمی‌توان به بررسی

درآورند؛ زیرا می‌توانند با کمترین استفاده از منابع سیاسی، به راحتی حکومت کنند؛ چراکه غیرممکن است بتوان فقط با اتکا بر ترس حکومت کرد. از این رو، اقتدار دموکراتیک‌تر از قدرت است. اقتدار معمولاً پذیرش هنجاری دارد نه پذیرش عاطفی؛ یعنی قانون و هنجارهای اجتماعی اقتضا می‌کند که انسان یک سلطه را بپذیرد.

هژمونی: واژه نزدیک دیگر به قدرت، هژمونی است. **فرهنگ سیاسی آکسفورد** می‌نویسد: هنگامی که یک طبقه اجتماعی فراتر از محدوده قهر یا قانون بر دیگران اعمال قدرت کند آن قدرت را می‌توان قدرت هژمونیک توصیف کرد.^(۸) هژمونی به معنای به کار بردن زور برای تسلط نیست، بلکه موقعیتی ویژه است که یک طبقه با قرار گرفتن در آن، انظار را به خود جلب و آنان را متقاعد می‌کند تا به رهبری‌اش تن دهند، آن هم نه فقط در حکومت، بلکه تمامی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی.^(۹) بنابراین، هژمونی به معنای سلطه ایدئولوژیک و فرهنگی است که می‌توان آن را نوعی تلاش برای به دست آوردن قدرت دانست، ولی با واژه قدرت متفاوت است.

تعریف قدرت

راسل، ضمن تعریف قدرت به «پدید آوردن آثار مطلوب»، اضافه می‌کند: به این ترتیب، قدرت مفهومی کمی است.^(۱۰)

نقد: نقطه ابهام این تعریف این است که آیا منظور، پدید آوردن بالفعل آثار مطلوب است یا داشتن استعداد و آمادگی پدید آوردن؟ این مسئله مهم همان چیزی است که گالبرث نیز می‌گوید: آنچه کمتر درک شده است این است که هدف از قدرت تا چه حدی صرفاً اعمال قدرت است؟^(۱۱) اگر منظور صرفاً ایجاد و فعلیت آثار باشد در این صورت، تا شخص آثار مطلوب خود را به وجود

نیستند.^(۵) آنچه مسلماً از گستره مفهوم قدرت در بحث‌های سیاسی خارج است قدرت طبیعی، باد و طوفان و نیروی جاذبه و...، قدرت‌های مکانیکی، قدرت اتومبیل و کشتی و... و قدرت‌های جسمی بخصوص قدرت حیوانات می‌باشد.

اما منظور ما از قدرت، گذشته از اختلافات بر سر تعاریف آن در بحث‌های سیاسی، عبارت است از: توانایی انسان‌ها در تأثیرگذاری بر حیات و اراده جمعی یکدیگر و در نهایت تعیین سمت و سوی آن.^(۶)

واژه‌های نزدیک به قدرت

چند واژه در علوم سیاسی حایز اهمیت‌اند و با وجود قرابت‌هایی با واژه قدرت، دقیقاً با آن هم‌معنی نیستند:

نفوذ: نفوذ از مفاهیم نزدیک به قدرت است، ولی با قدرت در بحث‌های سیاسی بسیار تفاوت دارد. *دال* نفوذ را چنین تعریف می‌کند: نفوذ عبارت از رابطه‌ای است که یک بازیگر بازیگران دیگر را وادار به عملی می‌کند که مطابق میل آنها نیست. نیز گفته‌اند: زمانی که نفوذ از جانب افرادی اعمال گردد که فاقد اقتدار هستند همان قدرت است. می‌توان گفت: در نفوذ، تسلط و حاکمیت آشکار نیست.^(۷)

اقتدار: هرچند این دو واژه گهگاه به معنای یکدیگر استعمال می‌شوند و معمولاً چنین است که افراد دارای اقتدار بیشتر از قدرت بیشتری برخوردارند، ولی اقتدار غیر از قدرت است. بسیاری از متفکران سیاسی اقتدار را قدرت نهادی شده می‌دانند. پایه اقتدار زور یا مجازات نیست، بلکه مشروعیت یا قانون است. اقتدار بر اطاعت از قدرت دلالت دارد، و قدرت بر توان یا توانایی. اقتدار به معنای حق نفوذ بر رفتار دیگران است. نیز اقتدار را قدرت مبتنی بر رضایت تلقی کرده‌اند و در نظام‌های سیاسی رهبران می‌کوشند نفوذهای خود را به صورت اقتدار

نیاورده باشد نمی‌توان گفت شخص واجد قدرت مورد ادعا هست یا نه؛ چراکه تنها پس از تحقق یافتن خواسته می‌توان گفت او قدرت دارد. و نیز روشن نیست که آیا باید این آثار مورد قصد و نیت شخص باشد یا نه؟ یعنی آیا باید نتایج موردنظر بوده و قصد شوند یا لازم نیست؟ و نیز آیا زمانی که در برابر اعمال قدرت مقاومت می‌شود با زمانی که همکاری می‌شود، قدرت همان قدرت است؟ این دو معنا را وبر مدنظر خود داشته که قدرت را «امکان تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران»^(۱۲) تعریف می‌کند.

در این تعریف، جنبه احتمال و حیثیت استعداد مدنظر قرار گرفته که لاجرم ویژگی پیش‌گویی و سنجش قدرت نیز داخل بحث‌های جنبی قدرت خواهد بود. و از طرفی، تحمیل اراده بدون قصد ممکن نیست؛ از این رو، فقط آن قسمی از تأثیر موردنظر وی خواهد بود که با نیت و قصد باشد. همچنین ویژگی دیگر این تعریف این است که قدرت را در فضای اجتماعی سیاسی می‌بیند.

ولی از واژه «تحمیل» چنین فهمیده می‌شود که همواره باید در مقابل قدرت، اراده مخالفت و عدم پذیرش باشد و آن قسمی را که طرف مقابل با سازش و رضایت، اراده شخص را می‌پذیرد خارج از تعریف است، در حالی که گاهی اوقات افراد خود شخصی را به عنوان رهبر برمی‌گزینند و از او تبعیت می‌کنند.

دیدگاه پارسونز

دیدگاه متمایز دیگر درباره قدرت، نظر تالکوت پارسونز است. وی که از سردمداران مبنای وفاق و نظم در نظریه جامعه‌شناسی است، قدرت را نیز در چهارچوب وفاق تفسیر می‌کند. او قدرت را همواره مشروع می‌داند و آنچه را که خارج از مشروعیت است اصلاً قدرت نمی‌داند.

او به دیدگاه سنتی از قدرت - که دیدگاه سی‌رایت میلز نیز بود - انتقاد کرده و معتقد بود: قدرت را می‌توان محصول نظام اجتماعی در نظر گرفت. در دیدگاه سنتی از قدرت، تصور شده بود قدرتی که در دست یک فرد یا گروه است در دست فرد یا گروه دیگری که قدرت بر او اعمال می‌شود نیست، به گونه‌ای که یک طرف آن‌قدر قدرت دارد که بتواند خواست‌های خود را بر دیگری تحمیل کند و بر این اساس، میزان پیروزی یک طرف با میزان باخت طرف دیگر مساوی خواهد بود. در نظر پارسونز، قدرت و پول نقش مشابهی در دو خرده‌نظام سیاست و اقتصاد دارند، همچنان‌که کارکرد اصلی پول در اقتصاد مدرن این است که به عنوان وسیله‌ای در گردش عمل کند؛ یعنی وسیله استاندارد می‌تواند بر حسب آن ارزیابی و مقایسه کرد و به خودی خود فایده و ارزشی ندارد، قدرت نیز وسیله گردش است که اساساً در خرده‌نظام سیاست ایجاد می‌شود. پس همچنان‌که پول به دلیل توافق عمومی برای استفاده از آن به عنوان شیوه استاندارد مبادله دارای ارزش است، قدرت نیز از روی توافق اعضا برای مشروع ساختن موقعیت‌های رهبری و اجرای تصمیمات در جهت پیشبرد هدف‌های نظام به افراد مسئول به صورت وسیله‌ای برای دستیابی به هدف‌های جمعی درآمده است؛ اما دوباره مانند پول در سه خرده‌نظام دیگر اثراتی دارد. سپس پارسونز نتیجه می‌گیرد که بنابراین، قدرت را می‌توان چنین تعریف کرد: «توانایی تعمیم‌یافته‌ای برای کمک به اجرای تعهدات الزام‌آور در واحدهای نظام سیاسی جمعی هنگامی که تعهدات با ارجاع به ربط آنها با هدف‌های جمعی مشروعیت می‌یابند»^(۱۳)

پارسونز معتقد بود: قدرت مستقیماً از اقتدار سرچشمه می‌گیرد. از این رو، اقتدار در نظر او عبارت

برای انجام کار A به راحتی تسلیم شوند، ولی برای انجام دادن کار B سنگین‌ترین هزینه‌ها را تحمل کنند.

در این تعریف هم جای این سؤال هست که آیا در خواست‌هایی که مورد قبول واقع می‌شود و استدلال‌هایی که طرف را متقاعد می‌کند و یا توصیه‌هایی که عمل می‌شود باز نشانگر قدرت شخص است؟ و نیز اگر دیگری نخواهد یا نتواند رفتار مرا تغییر دهد ولی بتواند مرا از میان بردارد آیا قدرت دارد یا نه؟

شاید پارسونز به این نکته‌ها توجه داشته که اعمال قدرت را از جنبه‌های فرعی آن دانسته و قدرت را در حکم منبع نظام می‌داند. او قدرت را پدیده‌ای می‌داند که هم بر اجبار مبتنی است و هم بر اجماع؛ زیرا به نظر او، قدرت پدیده‌ای است که بسیاری از عوامل و بازده‌های سیاسی را با هم ترکیب می‌کند و در عین حال، با هیچ‌کدام از آنها یکی نیست.^(۱۸)

استیون لوکس در بحث از قدرت به عنوان تعریفی ابتدایی، آن را چنین تعریف می‌کند: «قدرت داشتن به معنای ایجاد تغییری در جهان است» و سپس اضافه می‌کند: کسانی که به قدرت توجه دارند دو مسئله برایشان مهم است: ۱. تغییری که ایجاد می‌شود؛ ۲. نحوهٔ ایجاد آن. مسئلهٔ اول، نتیجهٔ قدرت است و مسئلهٔ دوم، محمل قدرت.

این تعریف نیز قانع‌کننده نیست؛ چراکه آنچه در بحث‌های سیاسی مدنظر است قدرت انسان و تحمیل کردن آن بر انسان‌های دیگر است نه قادر بودن به هر تغییری در جهان. ولی با استفاده از همهٔ این تعاریف تعریفی که به نظر می‌آید در بحث‌های سیاسی مفهوم قدرت را تشریح کند عبارت است از: «توانایی انسان در تأثیرگذاری بر ارادهٔ فرد یا جمع دیگر و تسلیم در برابر درخواست خود».

است از مشروعیت نهادی شده‌ای که اساس قدرت را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، او مشروعیت را در تعریف قدرت وارد ساخت. وی این مفهوم رایج را که اقتدار یک شکل از قدرت یا «قدرت مشروع» است رد می‌کند و قدرت غیرمشروع از نظر او اصلاً وجود ندارد. بنابراین، اعمال تهدید و اقدامات قهری و اجبار - که بدون مشروعیت و توجیه هست - استفاده از قدرت نیست، بلکه این حالت، حالت محدودکننده‌ای است که قدرت، چون خصلت نمادین خود را از دست داده، به صورت ابزار ذاتی تأمین خواسته‌ها و نه تعهدات الزام‌آور درآمده است.^(۱۴)

پارسونز معتقد است: معمولاً زور در نظام‌های سیاسی با ثبات به عنوان آخرین چاره به کار گرفته می‌شود و به کارگیری زور به هیچ وجه نشانه قدرت نیست، بلکه در واقع، نشانه شالوده قدرتی پوشالی و بی‌ثبات است. و دیدگاهی که قدرت را با استفاده از زور یکی می‌انگارد بسیار ساده‌اندیشانه و تابع تعریف و بر از قدرت است. گیدنز نیز در این معنا موافقت خود را با پارسونز بیان می‌کند.^(۱۵)

بنابراین، استفاده از قدرت اغلب وسیله‌ای است برای دست‌یابی به هدف‌هایی که هر دو طرف در یک رابطه قدرت خواهان کسب آن هستند.

گیدنز دربارهٔ نظر پارسونز می‌گوید: اشتیاق پارسونز برای ایجاد شباهت‌های صوری بین حکومت و اقتصاد و نیز بین پول و قدرت، چشم‌های او را به روی واقعیت‌های فریب‌کاری‌های سیاسی بسته است.^(۱۶)

رابرت دال قدرت را به معنای کنترل بر رفتار دیگران تعریف می‌کند؛ یعنی A تا جایی بر B قدرت دارد که بتواند B را به کاری وادارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد.^(۱۷) اگر این را بپذیریم، باید فرقی میان کاری که به آن واداشته می‌شود بگذاریم؛ چراکه ممکن است مردم

ویژگی‌های قدرت

۱. قدرت مفهومی درونی یا طرفینی است. خصوصیات طرفینی در بیشتر اوقات به آن چیزی اشاره دارند که می‌تواند باشد، نه آن چیزی که هست. اینکه من قدرت پرتاب این سنگ را تا ۵۰ متری دارم به این معناست که من می‌توانم آن را پرتاب کنم نه اینکه در حال پرتاب کردن می‌باشم. از این رو، برای دیدن رنگ چشمان من کافی است به چشم من نگاه کنید، ولی دیدن من در حال پرتاب یک سنگ به معنای دیدن قدرت من نیست؛ چرا که ممکن است در آن حال تلاش زیادی نکنم و فقط چند متر بیشتر سنگ را نیندازم. دشواری بررسی قدرت آن است که شاید ناگزیر باشیم قدرت کنشگران را کشف کنیم بدون آنکه آنها را در حال اعمال آن قدرت ببینیم. از این رو، ناگزیریم به شیوه‌ای نظری به قدرت نزدیک شویم، هرچند به دنبال آنیم که اگر بتوانیم فرضیه خود را به شیوه‌ای تجربی اثبات کنیم.^(۱۹)

۲. قدرت مبتنی بر روابط است؛ یعنی به روابط میان انسان‌ها مربوط می‌شود، و رابطه مبتنی بر قدرت دو طرف لازم دارد: یکی که اعمال می‌کند و دیگری که بر او اعمال می‌شود.^(۲۰) قدرت و آزادی رابطه بسیار تنگاتنگ با یکدیگر دارند. قدرت بر آزادی‌های شخص می‌افزاید و مایل است که آزادی‌های دیگران را محدود کند. اعمال قدرت چیزی جز محدود کردن آزادی‌های دیگران نیست؛ به این معنا که قدرت کنشگران بر دیگران تا حدی است که بتوانند «ساختار انگیزه» دیگران را دست‌کاری کنند. حذف گزینه‌هایی از یک مجموعه اقدام، زیاد و کم کردن هزینه یک اقدام، و بالا و پایین بردن منافع آن از این قبیل است و تغییر ساختار انگیزه می‌تواند با اعمال فشار مستقیم یا به شیوه‌هایی زیرکانه‌تر انجام پذیرد که رفتار خاص را در پی داشته باشد. آموزش و پرورش یا رسانه‌ها انگیزه‌های مردم را به گونه‌ای تغییر می‌دهند که به شیوه خاص رفتار

کنند. در واقع، مردم به درک تازه‌ای از دنیای اطرافشان هدایت می‌شوند.

جوئل شارون با برقرار کردن ارتباط بین قدرت و نابرابری، آنها را با ستیز مرتبط ساخته و می‌گوید: قدرت اجتماعی به برخی امکان می‌دهد که در ستیزه اجتماعی برنده شوند و برنده شدن در ستیز اجتماعی به نوبه خود معمولاً قدرت اجتماعی بیشتری به همراه می‌آورد. او می‌افزاید: ما تقسیم کار را نیز با قدرت اجتماعی پیوند دادیم؛ همین که تقسیم کار به وجود می‌آید بعضی موقعیت‌ها دارای قدرت بیشتری از دیگران می‌شوند. موقعیت‌هایی که دارای قدرت بیشتری هستند می‌توانند استمرار تقسیم کاری را که به سود آنهاست تضمین کنند. پس دو عامل فزاینده قدرت از نظر او، «ستیزه اجتماعی» و «تقسیم کار» است. شارون منشأ ستیزه را نیز راضی نبودن انسان به آنچه دارد دانسته و می‌گوید: گاهی مسئله کیمیایی نیست، بلکه تنها این واقعیت است که بعضی افراد و گروه‌ها می‌توانند بیش از آنچه واقعاً نیاز دارند انباشت کنند و در برابر کسانی که به قدر کافی ندارند منبع قدرتی را به وجود بیاورند.^(۲۱) و شاید به همین دلیل باشد که سیاست‌مداران را غالباً تشنگان قدرت توصیف می‌کنند؛ یعنی آنها در پی سیرکردن یک اشتها هستند. تقسیم کار افراد را متمایز می‌کند و یک نظام نابرابری هم از نظر قدرت و هم از لحاظ امتیاز ایجاد می‌کند.^(۲۲) او با پیچیده دانستن مسئله می‌گوید: نه تنها قدرت اجتماعی امتیاز بیشتری به همراه می‌آورد، بلکه عکس آن نیز صادق است. امتیازات اجتماعی (مثل پول، زمین و کارخانه‌ها) نیز قدرت اجتماعی بیشتری به همراه می‌آورد. اما باید پرسید مگر قدرت چیزی غیر از همه اینهاست؟

وی چنین رابطه‌ای را بین اعتبار اجتماعی و قدرت نیز صادق می‌داند و تصریح می‌کند: نه تنها قدرت و امتیاز بر

قدرت خود باشد و هم نتیجه کاهش قدرت دیگری. از این روست که ثروتمندترین مرد جهان و قدرتمندترین کشور جهان، اکنون در مقایسه با گذشته تفاوتی فاحش دارند.

۴. «قدرت بر» و «قدرت برای»: در ویژگی قبلی گفتیم: قدرت به صورت مطلق معنا ندارد؛ یعنی اگر بگوییم: فلان کنشگر قدرت دارد، چندان مفهومی ندارد، بلکه باید بگوییم: فلان کنشگر قدرت انجام چه کاری را دارد. بنابراین، «قدرت برای» بنیادی‌ترین اصطلاح قدرت است. اما اضافه می‌کنیم: این جنبه از قدرت در نظر بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی در بسترهای سیاسی واجد اهمیت نیست و آنها معتقدند: کاربرد مهم قدرت سیاسی قدرتی است که یک کنشگر «بر دیگری» اعمال می‌کند. در واقع، «قدرت بر» شامل «قدرت برای» هم می‌شود؛ زیرا «الف» بر «ب» قدرت اعمال می‌کند و او را وادار به انجام فلان کار می‌نماید. «قدرت برای» و «قدرت بر» را می‌توان به ترتیب «قدرت پیامدی» و «قدرت اجتماعی» نامید. قدرت پیامدی توانایی کنشگر است برای آنکه پیامدهایی را ایجاد کند یا به ایجاد آنها کمک نماید. قدرت اجتماعی توانایی کنشگر برای تغییر ساختار انگیزشی کنشگر دیگر به گونه‌ای تعمدی است تا به بروز پیامدهایی منجر شود یا به ایجاد آنها کمک کند. (۲۴) «قدرت برای» متضمن همکاری است، اما به نظر می‌رسد «قدرت بر» متضمن کشمکش است. اولی به این دلیل که قدرت با پیامدهایی همراه است و دومی به خاطر متضمن بودن رابطه‌ای اجتماعی حداقل میان دو کنشگر.

راسل نیز قدرت را به دو قسم تقسیم می‌کند: «۱. بر افراد انسانی؛ ۲. بر ماده بی‌جان و غیربشر. وی می‌گوید: علت اصلی دگرگونی‌های عصر جدید افزایش قدرت بر ماده بی‌جان است که از علم برخاسته است. (۲۵)

۵. تراکم قدرت: یکی دیگر از ویژگی‌های قدرت، قابل

اعتبار اجتماعی تأثیر می‌گذارند، بلکه اعتبار اجتماعی نیز بر قدرت و امتیاز تأثیر می‌کند. می‌توان از اعتبار اجتماعی برای تحقق اراده خود استفاده کرد. (۲۳)

۳. قدرت مفهومی اضافی نیست، ولی به شدت به طرفی که به آن اضافه شود محتاج است. در توضیح این مطلب باید گفت مفاهیم در یک دسته‌بندی سه قسم هستند: الف) مفاهیم حقیقی: آن دسته از مفاهیمی که در خارج از ذهن مابه‌ازای واقعی و عینی دارند؛ مانند مفهوم سنگ، درخت، چوب و...؛

ب) مفاهیم اضافی: مفاهیمی که در خارج اصلاً مابه‌ازایی ندارند، بلکه حاصل از اضافه و نسبت دو مفهوم حقیقی هستند؛ مانند فوق و تحت و ابوت و...؛

ج) مفاهیم حقیقی ذات‌الاضافه: آن دسته از مفاهیم که در عین حال که مابه‌ازای واقعی دارند، همواره با طرف اضافه به کار می‌روند؛ مانند مفهوم علم و نیز قدرت. همان‌گونه که در مورد علم وقتی گفته می‌شود: فلان شخص علم دارد؛ یعنی علم به چیزی دارد و علم داشتن بدون معلوم ممکن نیست، در مورد قدرت نیز همواره قدرت به صورت «قدرت بر چیزی» استعمال می‌شود. برتر بودن و بالا بودن قدرت فرد با توجه به امری است که نسبت به آن سنجیده می‌شود. هر قدر گستره و عظمت امری که بر آن قدرت دارد بیشتر باشد نشان از عظمت قدرت این فرد دارد. بنابراین، کسی که «علی کل شیء قدیر» است؛ یعنی در برابر قدرت او چیزی نیست که قادر به کنترل آن نباشد؛ یعنی قدرت او اطلاق دارد و او قادر مطلق است. او قدرت بر هر چیزی دارد.

با توجه به این ویژگی است که قدرت همواره در مقایسه با قدرت طرف مقابل ملاحظه می‌گردد. افزایش و کاهش قدرت نیز تابع نگاه به هر دو طرف است؛ یعنی قدرتمندتر شدن یک طرف هم می‌تواند نتیجه افزایش

تنها مأمور اجرای سیاست‌های مرکزی نبودند. حادثترین مسئله پادشاهان مسئله حرکت نیرو بود که این مسئله با ساخت کشتی بخار، راه‌آهن، اتومبیل و هواپیما حل می‌شد که بعدها به کار گرفته شد. علاوه بر این، وسایل ارتباط الکترونیک از قبیل تلگراف و تلفن نیز به کار آمد و در نهایت، وسایل ارتباط جدید همه نقاط دوردست را به نزدیک کشاند. امروزه اعمال قدرت مرکزی در نقاط دوردست از گذشته آسان‌تر است. از این‌رو، برخی دانشمندان، از جمله راسل پذیرفته‌اند که «دولت جهانی اکنون از لحاظ فنی امکان‌پذیرتر است.»^(۲۷)

یکی از عوامل ازدیاد قدرت، همبستگی بین اعضای گروه و جامعه است. در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که چرا در مقابل دشمن واحد همبستگی ایجاد می‌شود؟ در این خصوص به چند نکته باید اشاره نمود:

الف. خطر دشمنی که می‌خواهد گروه را ریشه‌کن کند بدتر از دشمنی است که تنها به شکل و چگونگی بودن و حضور آن ایراد می‌گیرد.

ب. همان‌گونه که دور بودن از موقعیت‌های جغرافیایی احساس نزدیکی در پی دارد، دور بودن از موقعیت‌های عادی نیز احساس یکی بودن ایجاد می‌کند؛ چون موقعیتی که در قبال آنهاست مربوط به هر دوست. مواقع اضطرار و احساس داشتن دشمن مشترک، این احساس را به وجود می‌آورد که ما از یک موقعیت هستیم.

ج. فرمان‌برداری از رهبران در موقعیت‌های اضطراری بسیار سهل‌تر از مواقع عادی صورت می‌گیرد. در شرایط غیرعادی، انسان از کسی که توانسته هوش و کاردانی و ذکاوت خود را در رهبری نشان دهد بدون کنکاش زیاد درباره مشروعیت و حقانیت او و با کمتر مقاومتی، تسلطش را می‌پذیرد؛ امری که در شرایط عادی به این راحتی روی نمی‌داد و چون این اتفاق درباره همه روی

تراکم بودن آن است. برای روشن شدن مسئله، مثالی می‌زنیم. اگر صدای ضعیفی از دور بیاید و ۱۰ نفر حاضر باشند نمی‌توانند با روی هم گذاشتن توانایی شنیداری خود (قوه سامعه) آن صدای ضعیف را بهتر بشنوند. این مسئله در مورد دیدن شیئی ریز از فاصله‌ای دور نیز صدق می‌کند. اما در مورد قدرت به معنای نیرو چنین نیست. ممکن است یک نفر نتواند یک اتومبیل را به تنهایی حرکت دهد، اما ۱۰ نفر از عهده چنین کاری برمی‌آیند. به دلیل همین ویژگی قدرت است که جاه‌طلبان همواره خواستار در اختیار داشتن قدرت بقیه افراد هستند تا طبق خواسته‌های خود از آنها استفاده کنند و نیز از این روست که همواره قدرت جمعی هراس بیشتری را در طرف مقابل پدید می‌آورد. اهمیت رهبری در این است که با تبدیل قدرت‌های خرد به قدرتی سهمگین، به بهترین وجه آن را اداره و راهنمایی می‌کند. راسل می‌گوید: تراکم قدرت در زمینه سیاسی چیزی است که فرمانروایان همیشه در پی آن بوده‌اند و توده‌های تحت فرمان هم همیشه در برابر آن ایستادگی نکرده‌اند.^(۲۶) شاید دلیل این مسئله این باشد که احساس تعلق به یک نیروی شکست‌ناپذیر و عظیم از لحاظ روانی فرمان‌برداری را برای آنها آسان می‌ساخت. در رابطه با تراکم و استفاده از قدرت متراکم مشکلی که بسیاری از حکمرانان قدیم با آن روبه‌رو بودند مسئله انتقال یا اعمال قدرت در نقاط دوردست بود. هر قدرت کم و بیش جنبه جغرافیایی دارد. معمولاً قدرت از یک مرکز می‌تراود و هرچه از مرکز دورتر می‌شود کاهش می‌یابد. قلمرو حکومت در قدیم هرچه بزرگ‌تر بود کنترلش نیز به مراتب مشکل‌تر می‌نمود. از این‌رو، تا زمانی که تلگراف اختراع نشده بود، سفیران و سرداران اختیارات بیشتری داشتند و نمایندگان دولت‌ها با صلاحدید خود در دوردست‌ها عمل می‌کردند؛ بنابراین،

اجباری آن است دولت است، اما اصل ملیت باعث شده عضویت فرد در دولت اگر معلول اراده او نیست، موافق اراده او باشد، و هیچ چیزی به اندازه ملیت در توفیق دولت مؤثر نبوده است.^(۳۱)

راسل قدرت را به انرژی تشبیه کرده و می‌گوید: قدرت نیز مانند انرژی اشکال گوناگون دارد: ثروت، سلاح، حکم دولتی، و تأثیر بر عقاید. اما هیچ‌کدام از اینها را نمی‌توان تابع دیگری دانست. قدرت مانند انرژی باید مدام در حال تبدیل از یک صورت به صورت دیگر در نظر گرفته شود. وظیفه دانشمندان علوم اجتماعی این است که قوانین این تبدیلات را جست‌وجو کنند.^(۳۲)

علم و دانش

در ادبیات فارسی شاه‌بیتی که معروف است این بیت است: توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود دانایی و توانایی هیچ‌گاه در عمل به اندازه آنچه که امروزه ملازم گشته‌اند نمایش داده نشده است. فرانسویس بیکن می‌گوید: «علم آن سلطه و قدرت بر طبیعت را که انسان هنگام هبوط از دست داده به وی پس می‌دهد.»^(۳۳) دانش و اطلاع از فنون مختلف عاملی است که می‌تواند نتیجه توازن قدرت را متفاوت کند، بخصوص اکنون که دانش و اطلاع نقش کلیدی در معادلات سیاسی دارد. در قرون اخیر آن قدر بر نقش دانش تأکید شده که برخی از علم و دانش به عنوان اصلی‌ترین منبع قدرت سیاسی اجتماعی یاد کرده‌اند.^(۳۴)

می‌توان گفت: دوره جنگ سرد بین دو ابرقدرت در نیمه دوم قرن بیستم، جنگ علمی بود. علم به عنوان شکلی از قدرت برای فشار آوردن بر طرف مقابل نیز امروزه به کار گرفته می‌شود. در کتاب **جابجایی در قدرت** تافلر می‌خوانیم: اگر در اعصار گذشته به ترتیب زور و پول

می‌دهد موجب اتحاد و همبستگی می‌شود. در شرایط عادی چنین است که فرمان‌برداری فرع بر اعتماد است و اعتماد برای حفظ منافع مردم، و منافع مردم نیز طبق جهان‌بینی آنها شناخته می‌شود.

اما در شرایط غیرعادی، انسان میل به تبعیت پیدا می‌کند؛ چنان‌که راسل می‌گوید: «هر وقت خطر شدیدی پیش بیاید میل غالب مردم این است که قدرتی را پیدا کنند و به آن تسلیم شوند. نافرمان‌ترین کودکان در یک موقعیت وحشت‌آور مانند آتش‌سوزی دستور یک بزرگسال با کفایت را گوش می‌دهند. وقتی که جنگ درمی‌گیرد مردم همین احساس را نسبت به دولت پیدا می‌کنند.»^(۲۸) از این روست که برخی از توانا‌ترین رهبران تاریخ در شرایط انقلاب پدید آمده‌اند.

منابع قدرت

دانش، سازمان، موقعیت‌ها، اقتدار، مهارت، ایمان، رسانه‌های جمعی، جغرافیا، منابع ملی، توان اقتصادی، توان نظامی، نیروی انسانی و فناوری همه در فراهم کردن زمینه‌های قدرت یک گروه یا کشور تأثیرگذارند.

گالبرث منابع قدرت را به سه دسته تقسیم می‌کند: شخصیت (رهبری)، ثروت و سازمان. وی سازمان را مهم‌ترین منبع قدرت در جوامع جدید می‌داند.^(۲۹) او معتقد است: اکنون در عصر ما سازمان و شخصیت قدرتمند جای خود را به مدیریت گروهی داده است و کارفرما جای خود را به مرد سازمانی بی‌چهره‌ای واگذار کرده و بدین ترتیب، شخصیت به عنوان منبع قدرت تنزل یافته. و نیز انتقال مداوم قدرت از صاحبان به مدیران و از دارایی به سازمان از ویژگی‌های بارز توسعه صنعتی بوده است.^(۳۰) راسل نیز بر اهمیت سازمان در زندگی امروزی تأکید کرده و می‌گوید: مهم‌ترین سازمانی که انسان عضو

ابزار اصلی قدرت بودند، اکنون این دانایی و علم است که مهم‌ترین ابزار قدرت را تشکیل می‌دهد. تافلر با اشاره به اهمیت علم در بین اشکال دیگر قدرت می‌گوید: بهترین نوع قدرت (دانایی) به سادگی از بین نمی‌رود و با این قدرت نه تنها می‌توان هدف خود را در پیش گرفت، بلکه می‌توان دیگران را واداشت تا طبق خواست تو عمل کنند، هرچند به خلاف میلشان باشد.^(۳۵) علاوه بر این، دانایی ثروت و زور را چندین برابر می‌کند. او می‌افزاید: ویژگی دانایی این است که ضعیف و نادر هم می‌توانند آن را به دست آورند.^(۳۶) برده یا ارباب فتودال تعجب خواهد کرد اگر ببیند ماکارگر را کمتر کتک می‌زنیم و آنها بیشتر تولید می‌کنند.^(۳۷)

عامه گسترده‌تر از توده است و از افراد ناشناسی تشکیل می‌شود که به محیط‌های اجتماعی مختلف تعلق داشته باشند. عامه دارای سازمان اندک است و یا اصلاً سازمان نیافته می‌باشد. افرادی که جزء عامه هستند در جهت منافع شخصی خود گام برمی‌دارند.

افکار عمومی قدرت ناپیدایی است که بی‌گنج و بی‌محافظ و بی‌ارزش برای شهر، برای دربار و حتی برای قصر پادشاهان قانون وضع می‌کند. افکار عمومی در جایگاه خود مثل اینکه بر تخت نشسته باشد، جایزه می‌دهد، تاج بر سر می‌گذارد، شهرت‌ها را افزایش یا کاهش می‌دهد.^(۴۱)

قدرت‌های بازدارنده و تصویرسازی از قدرت

ماکیاولی در کتاب شهریار می‌گوید: شهریار نباید باکی از آن داشته باشد که وی را ستمگر بنامند؛ چراکه با گرفتن زهر چشم نشان خواهد داد که نیک‌دل‌تر از آنانی است که از سر نرم‌خویی بسیار اجازه می‌دهند آشوب و درگیری به وجود آید و کار به خون‌ریزی و غارت بینجامد. در میان شهریاران، شهریار نوحاسته را از به جان خریدن بدنامی

ابزار اصلی قدرت بودند، اکنون این دانایی و علم است که مهم‌ترین ابزار قدرت را تشکیل می‌دهد. تافلر با اشاره به اهمیت علم در بین اشکال دیگر قدرت می‌گوید: بهترین نوع قدرت (دانایی) به سادگی از بین نمی‌رود و با این قدرت نه تنها می‌توان هدف خود را در پیش گرفت، بلکه می‌توان دیگران را واداشت تا طبق خواست تو عمل کنند، هرچند به خلاف میلشان باشد.^(۳۵) علاوه بر این، دانایی ثروت و زور را چندین برابر می‌کند. او می‌افزاید: ویژگی دانایی این است که ضعیف و نادر هم می‌توانند آن را به دست آورند.^(۳۶) برده یا ارباب فتودال تعجب خواهد کرد اگر ببیند ماکارگر را کمتر کتک می‌زنیم و آنها بیشتر تولید می‌کنند.^(۳۷)

راسل نیز با تأکید بر نقش دانش می‌گوید: امروزه مردم پذیرفته‌اند که علم برای جنگ و صلح لازم است و بدون علم هیچ کشوری نمی‌تواند ثروت و حکومت به دست آورد و این علم بود که سفیدپوستان را بر جهان مسلط ساخت.^(۳۸) ولی همو در جای دیگر اشاره می‌کند: «هرچند نقش دانش در تمدن امروزه از زمان‌های گذشته بزرگ‌تر است، قدرت کسانی که دانش جدید را در اختیار دارند به همین نسبت افزایش نیافته است.» دانش امروز با اینکه دشوار است مرموز نیست و از روشنفکر امروزی هیچ کس واهمه‌ای ندارد. جایگاهی که دانشمندان قدیم داشتند فقط به خاطر دانش نبوده است، بلکه گمان می‌شد آنها قدرتی جادویی دارند و آنگاه که علم اعتقاد به جادو را از میان برد، حرمتی برای روشن‌فکران نیز باقی نگذاشت.^(۳۹)

افکار عمومی

واژه «افکار» به معنای «نظر» است و واژه «عمومی» به عنوان صفت، به «ملت» اشاره دارد و به معنای عام خود، در مقابل «خصوص» قرار دارد. اما در ترجمه

مراتب و توزیع قدرت

هر کس تا حدی بر دیگران قدرت دارد و گاهی افراد و گروه‌ها از قدرت‌های هم‌عرض برخوردارند؛ یعنی برای فشار آوردن بر یکدیگر از اشکال مختلف قدرت سود می‌جویند که نوعی توازن قدرت را به همراه دارد. به طور کلی، قدرت اندامی هر م‌گونه دارد که نقش‌ها و پایگاه‌ها و مقام و منصب آن را میان افراد تقسیم می‌کند. این سازمان‌دهی اعمال و کنترل آن را نیز ساده‌تر می‌کند. برای مثال، امپراتور در زمان خود قدرت را میان امرا و حاکمان خرد مناطق تقسیم می‌کرد تا بتواند با فراغت از برخی مناطق، به گوشه‌ای که مشکلی در پیش دارد پردازد و از طرفی، خود حاکمان خرد نیز به خاطر بهره‌مند شدن از این موهبت سعی در بهتر ایفا کردن خواسته‌های امپراتور داشتند. بنابراین، توزیع قدرت به ناچار باید دارای سلسله‌ای هرم‌گونه باشد. برخی هدف علم سیاست را این می‌دانند که تعیین کند قدرت چقدر و بر کدام پایه توزیع شده است و دارندگان آن چه افرادی و کدام نهادها هستند. (۴۳)

همین مسئله، پاسخ سؤال دیگری را نیز روشن می‌کند که چرا قدرت در مراتب مختلف خود خواهان دارد؟ چرا در یک سازمان اجتماعی (غیر از چند نفر)، همه به دنبال ریاست کل سازمان نیستند؟ هرچند همه دوست دارند، ولی تعداد اندکی از افراد واقعاً برای تصرف آن منصب تلاش می‌کنند و همین‌طور چرا در سلسله مراتب مختلف برای هر مقام و مرتبه‌ای در ساختار سازمان، افراد معدودی برای هر کدام از آنها رقابت می‌کنند؟

پاسخ را باید در همین مسئله جست. کسانی که از قدرت و شکوه، اندکی بیش بهره نبرده‌اند گمان می‌کنند که اندکی بیشتر دلشان را راضی خواهد کرد، ولی پس از رسیدن به آن هدف، این هوس‌های بی‌پایان و

ستم‌پیشگی گریزی نیست. شه‌ریار را هم مردم باید دوست بدانند و هم از او بترسند، اما اگر قرار باشد یکی از آن دو را برگزینیم باید گفت: بهتر آن است که بیشتر بترسند تا دوست بدانند. (۴۲)

شاید هند و پاکستان هیچ‌کدام قصد استفاده از سلاح اتمی نداشته باشند، ولی هر دو سعی در نشان دادن تلاش‌های خود برای دستیابی به آن هستند. اعمال قدرت با داشتن قدرت فرق دارد. کسی که قدرت دارد همواره لازم نیست قدرت خود را با اعمال آن نشان دهد، بلکه نشانه‌ها و علامت‌های آن و احیاناً گاهی به کارگیری آن، کافی است تا مدتی فقط از نام و آوازه آن استفاده کند. این همان تهدید است. تهدید یعنی: وعید دادن به استفاده از قدرت برای به زانو درآوردن طرف مقابل.

فرض کنید راه‌زنان به گروهی حمله می‌کنند در حالی که هدف اصلی آنها خسارت جانی نیست. اگر در ابتدای کار حرکتی از مسافری سر بزنند آن را بهانه کرده و شلیک می‌کنند، هرچند به حد لازم برای شلیک نرسد. با این کار، قدرت خود را ثابت می‌کنند و ادامه ماجرا را با هیمنه همین قدرت به پیش می‌برند.

از این روست که در سال‌های اخیر قدرت‌های مستکبر جهان برای به زانو درآوردن دولت‌ها و ملت‌های ضعیف‌تر همواره از یک اهرم فشار (هشدار) به عنوان ابزاری برای ارعاب آنها بهره می‌گیرند، اما استفاده از آن را به طی روند مراحل آن م‌کول می‌کنند. ارجاع به سازمان ملل، محکومیت در سازمان ملل، متقاعد ساختن جامعه جهانی به تحریم، بر روی میز بودن گزینه نظامی و...، وعیدهایی است که همواره در عرصه بین‌الملل به کار می‌رود و همه ابزارهایی برای به زانو کشاندن ملت‌های استقلال‌طلب است.

سیری ناپذیر او را به تصرف منزلتی برتر تحریک می‌کنند و به گفتهٔ راسل، «فقط در ذات نامتناهی است که به سکون و آرامش می‌رسند و اگر امکان داشت هر آدمی دلش می‌خواست که خدا باشد.» علاوه بر این، راسل به نکته‌ای دیگر نیز اشاره می‌کند. او می‌گوید: در میان مردم ضعیف عشق به قدرت به صورت میل به تسلیم شدن به رهبر درمی‌آید و این خود دامنه قدرت‌جویی مردمان جسور را گسترش می‌دهد. مردمانی که باعث تحولات اجتماعی می‌شوند معمولاً کسانی هستند که علاقهٔ شدیدی به قدرت دارند. (۴۴)

او میل به قدرت را دارای دو صورت می‌داند: آشکار در رهبران و پنهان در پیروان آنها. هدف پیروان این است که گروهی که رهبر در رأس آنها قرار دارد به قدرت برسد. آنان احساس می‌کنند که پیروزی رهبر پیروزی خود آنهاست. در اموری که بر اساس همکاری واقعی انجام می‌گیرد پیروان از لحاظ روان‌شناسی از رهبر خود برده‌تر نیستند. و همین نکته است که نابرابری قدرت را که ناگزیر در سازمان وجود دارد، قابل تحمل می‌سازد و باعث اندام‌واره (ارگانیک) شدن جامعه می‌شود. نابرابری در توزیع قدرت، برخی نتیجهٔ ضروریات ظاهری است و برخی معلول عللی است که باید آنها را در سرشت بشری جست‌وجو کرد. اگر قرار باشد امور دسته‌جمعی به نتیجه برسد باید کسانی باشند که دستور بدهند و کسانی باشند که دستور بگیرند: «لابد للناس من امیر برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن» (۴۵) سیرت برخی افراد چنین است؛ آنها را همیشه در مقام رهبری قرار می‌دهد و سیرت برخی دیگر آنها را فرمان‌بردار می‌سازد. میان این دو نهایت دو رده افراد متوسط قرار می‌گیرند. (۴۶)

فوکو نیز معتقد است: قدرت هرگز در اینجا و آنجا تمرکز ندارد و در اختیار شخص بخصوصی نیست. قدرت

از طریق یک سازمان شبکه‌مانند به کار گرفته و اعمال می‌شود و نه تنها افراد در میان کارهای این شبکه در گردشند، بلکه همیشه در مقام اعمال قدرت یا قبول قدرتند. (۴۷)

دیدگاه قرآن دربارهٔ پذیرش قدرت باطل، آیا انضلام مجاز است؟

در آیهٔ ۳۸ سورهٔ مبارکهٔ «اعراف» برخی از پیروان قدرتمندان ظالم در دنیا، هنگام ورود آنها به صحنه محشر می‌گویند: خدایا، به این گروه عذاب بیشتری بده؛ چراکه اینها بزرگان ما بودند و اینها ما را گمراه کردند: ﴿قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفًا مِنَ النَّارِ﴾ داور روز محشر در جواب می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ برای هر کدام از شما دو گروه، چه مستضعفانی که به دنبال ظالمان راه افتادید و چه رهبران، دو برابر عذاب هست. در تفسیر این آیه، علامه طباطبائی در تفسیر المیزان (۴۸) و نیز آیت‌الله جوادی آملی (۴۹) در تفسیر سورهٔ «اعراف» می‌فرمایند: اما گروه اول که ظالم هستند و صاحبان قدرتند، یکی به خاطر اینکه گمراه بودند و دیگر به خاطر اینکه گمراه کردند، و اما شما به خاطر اینکه گمراه شدید و نیز با تبعیت آنها و اجابت دعوت آنها، به گمراه کردن آنها کمک کردید، شما با گرویدنتان و عدم اعتراضتان و ساکت بودنتان، آنها را تقویت کرده و آنان را به عنوان نیرویی عظیم نشان دادید و باعث گمراه شدن دیگران شدید. در جای دیگر، قرآن کریم به این گروه که با ناچار دانستن خود قصد عذر آوردن برای گمراهی خود دارند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (نساء: ۹۷)؛ کسانی که فرشتگان جان آنها را که به خود ستم

مسلط عمل کند»^(۵۱) وی در بیان نظریه‌های منشأ دولت نیز می‌گوید: «استدلال انسان‌شناختی، قدرت را هدف مبارزه و استدلال مارکسیستی قدرت را وسیله مبارزه در نظر می‌گیرد.»^(۵۲)

اما به همان اندازه که اقتصاد در نظر مارکس مهم است، خود قدرت و شکوه در نظر راسل مهم می‌نماید. در نظر او، در علوم اجتماعی مفهوم اساسی عبارت از قدرت است؛ یعنی انسان به لحاظ طبیعت به گونه‌ای است که یکی از امیالش میل به قدرت است. انسان می‌خواهد که بر دیگران تسلط داشته باشد و این جدای از منافع اقتصادی است. او نظر مارکس را نادرست انگاشته و می‌گوید: «اقتصادیان مکتب قدیم و کارل مارکس گمان می‌کردند سودجویی اقتصادی را می‌توان انگیزه اساسی انگاشت، و اشتباه می‌کردند. میل به انواع کالا جدا از قدرت و شکوه، محدود است و با مختصری کاردانی می‌توان آن را ارضا کرد.»^(۵۳) همین که مختصر آسایشی فراهم شد، افراد و اجتماعات بیشتر در جست‌وجوی قدرت برمی‌آیند تا ثروت. ممکن است ثروت را همچون وسیله‌ای برای دست یافتن به قدرت طلب کنند و ممکن است برای افزایش قدرت از ثروت دست بردارند؛ به هر حال، انگیزه اساسی اقتصادی نیست. «فقط با شناسایی این نکته که عشق به قدرت باعث فعالیت‌های مهم اجتماعی است می‌توان تاریخ را توجیه کرد.» او مفهوم اساسی در بحث‌های اجتماعی را قدرت دانسته و آن را هدف کتاب خود ذکر می‌کند: «در این کتاب می‌خواهم ثابت کنم که در علوم اجتماعی مفهوم اساسی عبارت است از قدرت؛ به همان معنا که در علم فیزیک مفهوم اساسی عبارت است از انرژی.»^(۵۴)

اما به نظر می‌آید ضرورتی ندارد که همواره قدرت هدف باشد و اقتصاد وسیله و یا اقتصاد هدف باشد و

کرده‌اند می‌ستانند، به آنها می‌گویند: شما در چه حالی بودید؟ (چرا با اینکه مسلمان بودید، صف کفار جای داشتید؟) آنها می‌گویند مادر سرزمین خود تحت فشار و مستضعف بودیم. (فرشتگان) در جواب می‌گویند: مگر سرزمین خداوند پهناور نبود که مهاجرت کنید، آنها جایگاهشان دوزخ است و سرانجام ابدی دارند.

از این آیات شاید بتوان چنین استفاده کرد که اولاً، قدرت یک امر قابل جمع است؛ یعنی همچنان‌که پارسونز می‌گوید: میزان خالص قدرت را می‌توان افزایش داد. او می‌گوید: افراد اعتبار خود را در مورد حاکمان خود سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ مثلاً، از طریق رأی دادن. البته او این عمل را همانند ایجاد اعتبار در اقتصاد می‌داند و برگشت سرمایه در این فرایند را تحقق هدف‌های جمعی می‌نامد.^(۵۰) ثانیاً، اگر کسانی نباشند که به قدرتمندان قدرت بدهند چنین نیست که آنها در خارج چیزی داشته باشند.

قدرت؛ وسیله یا هدف؟

در پاسخ به این سؤال که چرا اساساً انسان در پی قدرت است، چند نظر را می‌توان از اندیشه دانشمندان به دست آورد.

مارکس چون اقتصاد را زیربنای جامعه می‌داند، آن را هدف قدرت معرفی می‌کند. قدرت از این‌رو برای مارکسیست‌ها مهم است که می‌تواند در جهت استفاده یا حفظ از منابع اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد؛ چه اینکه در مورد دولت نیز که منبع اصلی قدرت است، مارکس آن را ساخته طبقه حاکم می‌داند تا با استفاده از آن، تسلط بر ابزار تولید را حفظ کند. مایکل راش در این‌باره چنین می‌گوید: «مفهوم مارکسیستی دولت از این نظر مهم است که دولت را محصول مبارزه تاریخی بین طبقات و روساختاری نهادی تعریف کرده که بر شالوده اقتصادی استوار است. بنابراین، دولت تنها می‌تواند به سود طبقه

اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَفَوْيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿حج: ۴۰ و ۴۱﴾؛ و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار ذکر می‌شود سخت ویران می‌شد. و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد، که خدا مسلماً نیرومند شکست‌ناپذیر است. کسانی که چون در زمین به آنها توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام همه کارها با خداست.

در این آیات، استفاده از توانمندی‌ها برای اجرای خواست‌های خداوند برای مؤمنان ذکر شده و می‌توان فهمید که در رابطه با انسان‌های مادپرگار نه اقتصاد به تنهایی هدف است - آن‌گونه که مارکس می‌پندارد - و نه قدرت - چنان‌که راسل گمان می‌کند - بلکه ممکن است هر دو یا به نسبت به فرد یکی از آن دو باشند و برای انسان‌های مؤمن با جهان‌بینی الهی نیز هیچ کدام هدف نیست و هر دو ابزار هستند.

نتیجه‌گیری

از مطالب فوق، چنین برمی‌آید که:

۱. قدرت عبارت است از «توانایی انسان در تأثیرگذاری بر اراده فرد یا جمع دیگر و تسلیم‌دربرابرخواست خود».
۲. انسان موجودی اجتماعی است که در روابط خود با دیگران که همراه با جاه‌طلبی است سعی دارد در نهایت ممکن از دیگران بهره‌بردار، البته در این راه لازم است خود نیز بهره‌برساند.
۳. انسان در رده‌های پایین قدرت موقعیتی کسب می‌کند که همین موجب می‌شود خود او قدرتی را برای

قدرت وسیله به دست آوری آن، بلکه برتری‌جویی به هر نحوی، خواسته و هدف سیاسی انسان است؛ یعنی انسان ملغمه‌ای از امیال است که گاه برخی را برای برخی فدا می‌کند تا برتری خود را ثابت و حفظ کند. اقتصاد و زور، هریک نوعی از قدرت هستند که برای تسلط بر دیگران استفاده می‌شوند. جنبه‌های مختلف زندگی ما مملو از میل به برتری بر دیگران است؛ بهتر از دیگران لباس بپوشیم، بهتر از دیگران خانه داشته باشیم، منزلتمان در جامعه سرتر از دیگران باشد و زیردستانمان بیشتر از دیگران باشند و... راسل نمی‌گوید که این مسئله در میان جامعه و مردم عادی است نه قدرتمندان و حاکمان؛ چراکه در پاسخ می‌گوییم: حاکمان نیز در جامعه خود زندگی می‌کنند؛ یعنی آنها نیز می‌خواهند همین امیال را در وسعت بیشتر در بین حاکمان دیگر یا جوامع بین‌المللی داشته باشند. آنها نیز انسانند و فارغ از خصوصیت‌ها و امیال انسانی نیستند و این برتری را که مردم در بین افراد عادی می‌جویند، آنها اولاً، در بین ملت زیر سلطه خود و سپس در بین جوامع دیگر می‌جویند.

بنابراین، می‌توان با توجه به دیدگاه علامه طباطبائی دربارهٔ مستخدم بالطبع بودن انسان^(۵۵) گفت: از آن‌رو که انسان مستخدم بالطبع است، می‌کوشد در هر میدانی دیگری را تضعیف کرده و از او بهره‌بردار و در این راه از هیچ وسیله‌ای فروگذار نیست؛ ثروت باشد یا قدرت. البته انسانی که هدف از زندگی را تأمین کمالات عقلی و اغراض فطری می‌داند، با رعایت قوانین الهی و وحی آسمانی از قدرت و ثروت به عنوان دو ابزار برای تأمین سعادت اخروی بهره می‌گیرد و هیچ‌یک از آن دو را به عنوان هدف نمی‌انگارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَكَانُوا لَنَاصِرِينَ﴾

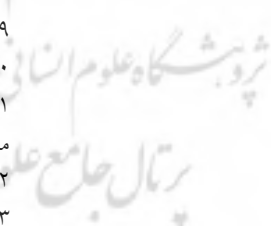
پی‌نوشت‌ها

- ۱- مایکل راش، **جامعه و سیاست**، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۴.
- ۲- کیت دودینگ، **قدرت**، ترجمه عباس مخبر، ص ۶.
- ۳- محمد معین، **فرهنگ فارسی معین**، ج ۲، ص ۲۶۴۴.
- ۴- استیون لوکس، **قدرت فرانسائی یا شر شیطانی**، ترجمه فرهنگ رجایی، ص ۴.
- ۵- آلوین تافلر، **جابجایی در قدرت**، ترجمه شهیندخت خوارزمی، ج ۱، ص ۹.
- ۶- سیدعباس نبوی، **فلسفه قدرت**، ص ۱۱.
- ۷- عبدالرحمن عالم، **بنیادهای علم سیاست**؛ ص ۹۵ و ۹۶.
- ۸- حمید احمدی، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ص ۳۶۴.
- ۹- غلامرضا علی‌بابایی، **فرهنگ سیاسی**، ص ۶۰۷.
- ۱۰- برتراند راسل، **قدرت**، ترجمه نجف دریابندری، ص ۵۵.
- ۱۱- استیون لوکس، همان، ص ۳۱۰.
- ۱۲- سیدعباس نبوی، همان، ص ۵۱.
- ۱۳- آنتونی گیدنز، **سیاست جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی**، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۲۲۳.
- ۱۴- همان، ص ۲۲۴.
- ۱۵- همان، ص ۲۲۷.
- ۱۶- همان، ص ۲۳۶.
- ۱۷- استیون لوکس، همان، ص ۴.
- ۱۸- همان، ص ۶۰۵.
- ۱۹- کیت دودینگ، همان، ص ۱۵.
- ۲۰- عبدالرحمن عالم، همان، ص ۹۱.
- ۲۱- جوئل شارون، **ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.
- ۲۲- همان، ص ۱۱۵.
- ۲۳- همان، ص ۱۱۷.
- ۲۴- کیت دودینگ، همان، ص ۱۱.
- ۲۵- برتراند راسل، همان، ص ۵۶.
- ۲۶- همان، ص ۲۰۵.
- ۲۷- همان، ص ۲۱۱.
- ۲۸- همان، ص ۳۶.
- ۲۹- استیون لوکس، همان، ص ۳۰۶.
- ۳۰- همان، ص ۳۱۶.
- ۳۱- برتراند راسل، همان، ص ۲۶۱.
- ۳۲- همان، ص ۲۷.
- ۳۳- محسن جهانگیری، **احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن**، ص ۳۶.
- ۳۴- سیدعباس نبوی، همان، ص ۱۳۸.
- ۳۵- آلوین تافلر، همان، ج ۱، ص ۳۴.
- ۳۶- همان، ص ۴۱.

رده‌های بالاتر ایجاد کند. این مسئله توزیع قدرت را توجیه‌پذیر می‌کند. هر موقعیتی در عین تلاش برای کسب موقعیت بالاتر قدرتی را نیز در دست دارد.

۴. قدرت خود هدف نیست، بلکه استخدام و برتر بودن هدف است که گاهی با قدرت حاصل است گاهی با اقتصاد، از این‌رو، ممکن است در موقعیت‌های گوناگون هریک برای رسیدن به دیگری هزینه شوند. چنان‌که اگر هدف انسان الهی شود از هر دو به عنوان ابزار برای تحقق اوامر الهی بهره می‌گیرد.

۵. بنابراین، قدرت برای قدرت و قدرت برای استعلا بر دیگران از نظر قرآن کریم روا نیست، بلکه قدرت ابزاری است که اگر در طریق خواست الهی به کار رود در حقیقت بسیج نیروها برای فرامین الهی است و اگر در راه باطل به کار گرفته شود علاوه بر اینکه تابعان خود مسئول هستند سردمداران آن قدرت نیز مسئول گمراهی و تبعیت تابعان هستند.



- ۳۷- همان، ص ۷۸.
- ۳۸- برتراند راسل، همان، ص ۱۷۴.
- ۳۹- همان، ص ۶۶.
- ۴۰- ژودیت لازار، *افکار عمومی*، ترجمه مرتضی کتبی، ص ۹.
- ۴۱- همان، ص ۳۹.
- ۴۲- نیکولو ماکیاولی، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، ص ۱۲۴.
- ۴۳- عبدالرحمن عالم، همان، ص ۹۰.
- ۴۴- برتراند راسل، همان، ص ۳۰.
- ۴۵- *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، خ ۴۰.
- ۴۶- برتراند راسل، همان، ص ۴۰.
- ۴۷- استیون لوکس، همان، ص ۲۳.
- ۴۸- سید محمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۸، ص ۱۱۵.
- ۴۹- عبدالله جوادی آملی، *درس‌های تفسیر قرآن کریم*، سورة اعراف، جلسه ۶۸.
- ۵۰- آنتونی گیدنز، همان، ص ۲۲۴.
- ۵۱- مایکل راش، همان، ص ۴۲.
- ۵۲- همان، ص ۲۷.
- ۵۳- برتراند راسل، همان، ص ۲۶.
- ۵۴- همان.
- ۵۵- عبدالله جوادی آملی، *شریعت در آینه معرفت*، ص ۳۸۴.

..... منابع

- *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی، ۱۳۸۰.
- احمدی، حمید، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، تهران، میزان، ۱۳۸۱.
- تافلر، آلوین، *جایجایی در قدرت*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نو، ۱۳۷۰.
- جوتل، شارون، *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۸۳.
- جوادی آملی، عبدالله، *شریعت در آینه معرفت*، چ دوم، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
- جهانگیری، محسن، *احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- راسل، برتراند، *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۱.
- راش، مایکل، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- ژودیت، لازار، *افکار عمومی*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نی، ۱۳۸۰.
- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.